

ناملی در زبان ادبی رودکی

دکتر فاطمه مدرسی*

چکیده:

زبان ادبی، نوعی زبان است که هدف آن آفرینش هنری و خلق زیبایی و انتقال احساسات و عواطف به مخاطبان است. پژوهش در زمینه کارکرد زبان ادبی یک شاعر، بدون در نظر گرفتن مسایل کلی مربوط به زبان او مثمر ثمر نیست؛ از این رو، نگارنده بر آن است تا اجزا و ساختار زبان رودکی را که در آفرینش زبان ادبی او در پیوند با یکدیگر تأثیرگذار بوده‌اند، مورد بررسی و مذاقه قرار دهد. رودکی در به کارگیری عناصر زبان و گزینش واژگان در شعر، شاعری کم‌نظیر است. زبان ادبی رودکی در عین زیبایی از سادگی و روانی کم‌نظیری برخوردار است. بدون تردید، غنای زبان پارسی در سده چهارم مدیون تلاشی است که او و گویندگان معاصر وی از خود نشان داده‌اند.

واژه‌های کلیدی:

زبان ادبی، زبان خبری، رودکی، سادگی زبان، واژه متروک، مختصات نحوی

مقدمه:

صورت‌گرایان در واکاوی زبان، آن را به دو بخش: خبری و ادبی تقسیم می‌نمایند. از منظر آنان، غرض زبان خبری ایجاد ارتباط است، اما هدف زبان ادبی آفرینش هنری و خلق زیبایی و انتقال احساسات و عواطف به مخاطبان است (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۶۶)؛ به این معنا شاعر زبانی را می‌آفریند که از توانایی عینیت بخشی به عواطف و آرایه آن برخوردار باشد. بی‌گمان، چنین زبانی که زبانی عاطفی است، متفاوت از زبان خبری است.

لزوم توجه به زبان ادبی و کارکرد آن با تحقیقات فردینان دوسوسور احساس گردید. او نخستین پژوهنده‌ای است که از رهگذر مسایل و مباحث زبان‌شناسی به بررسی مسایل مربوط به ادبیات پرداخت. گروهی از زبان‌شناسان چک و صورت‌گرایان روس، مطالبی را که فردینان دوسوسور در باب ادبیات مطرح ساخت، مبنای تحلیل‌های جدی خود قرار دادند. در میان این گروه زبان‌شناسان، باید پیش از همه به موکارسکی، هاورانک و اشکلوفسکی توجه داشت، زیرا اعتقاد به نقش ادبی زبان ریشه در آرای این سه تن دارد. گفتنی است که در باور زبان‌شناسان و صورت‌گرایان دو فرآیند

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه fatememodarresi@yahoo.com

خودکاری و برجسته‌سازی در زبان وجود دارد که فرآیند خودکاری زبان، برای بیان موضوع به‌کار گرفته می‌شود، ولی برجسته‌سازی به‌کاربردن زبان است به گونه‌ای که شیوه بیان آن، نظر را به خود جلب نماید. در میان این سه زبان‌شناس، هاورانک در مقابل فرآیند خودکاری زبان به فرآیند برجسته‌سازی عنایت داشت. موکارفسکی با گسترش دیدگاه هاورانک به این نتیجه رسید که زبان ادبی نه برای ایجاد ارتباط، بلکه برای ارجاع به خود به‌کار می‌رود. او افزون بر این، برجسته‌سازی را به عنوان انحراف هنری از مؤلفه‌های دستوری زبان هنجار معرفی نمود.

یاکوبسن هم به نقش ادبی زبان توجهی دقیق‌تر نشان داد. (صفوی، ۱۳۷۳: ۲۸) او اعتقاد داشت که پژوهش در زمینه کارکرد ادبی یا شعری، بدون در نظر گرفتن مسایل کلی مربوط به زبان متمر ثمر نخواهد بود. از سویی دیگر، «بررسی و مذاقه درباره زبان مستلزم بررسی همه جانبه کارکرد شعری زبان است.» (علی‌پور ۱۳۷۸: ۱۸) زیرا، زبان ماده اصلی و اساسی ادبیات در گسترده‌ترین و اختصاصی‌ترین مفهوم آن است.

شعر با نثر از نظر عناصر و سازه‌های زبانی مورد استفاده آنها تفاوتی ندارد. اختلاف آنها در شیوه ترکیب این عناصر است. از این رو، می‌توان گفت که زبان ادبی، نوعی انحراف از زبان معیار است. البته، هر نوع انحرافی را نمی‌توان شعر به‌شمار آورد، زیرا عمل زبان شعری برخلاف عمل زبانی که اطلاع‌رسانی است، نوعی تهاجم سازمان‌یافته بر زبان محاوره یا اطلاع‌رسانی است. در زبان ادبی که نشانه به‌طور مستقیم مصداق را هدف نمی‌گیرد، غرض کلمه نشان دادن اطلاعات در باب شیئی خاص نیست، بلکه هدف اضافه نمودن بار دلالت‌های ضمنی به کلمه است که در دلالت صریح آن کلمه وجود ندارد. هر قدر که بار ضمنی کلمه یا زبان بیشتر باشد، خصلت آن شاعرانه‌تر می‌شود. (قحجرائی، بی‌تا: ۲۵). بر این پایه در گفتار معمولی دریافت‌های ما از واقعیت‌ها و پاسخ به آن بی‌روح و ملال‌آور و به عقیده فرمالیست‌ها خودکار است، ولی «ادبیات با وارد ساختن ما به دریافتی پرهیجان از زبان پاسخ‌های عادی ما را جانی تازه می‌بخشد و اشیا را قابل درک‌تر می‌کند.» (ایگلون، ۱۳۶۸: ۵۵) در چنین حالتی، زبان کارکرد شعری دارد و به عنوان ساختاری مطرح می‌گردد که اجزای آن در آفرینش این نقش در پیوند با یکدیگر مؤثر واقع می‌شوند. با این مقدمه و تأکید بر این نکته که زبان ادبی - زبان شاعرانه - نوعی زبان است و باید به آن از منظر زبان‌شناسی نگریست، در این مقال بر آنیم که تا زبان ادبی رودکی، این باغبان ایرانی تبار را که نقش سازنده‌ای در تکامل و شکوفایی گلبوته‌های زبان و ادب پارسی داشته است، مورد کند و کاو قرار دهیم. زبان سترگ و استواری که شاخ و برگ گسترده آن در فضای زبان ادبی ایران زمین تا به امروز افشان گردیده است.

بی‌گمان شعر پارسی با اشعار اصیل رودکی و در دوره سامانیان، این دودمان اصیل ایرانی، شکوفایی یافت. اگرچه مضامین و قالب‌های شعر پارسی پیش از این دوره تثبیت یافته بود، اما در دوره سامانیان رودکی و دیگر بزرگان ادب پارسی به آن درخشندگی و وسعتی کم‌نظیر بخشیدند. دوران حکومت سامانیان عصر زرین تاریخ و تمدن ایران اسلامی است، زیرا سامانیان در تکوین و گسترش زبان پارسی دری و فرهنگ ایرانی همراه با حفظ علاقه و دلبستگی به آیین و سنن والای اسلامی خدمات شایان توجهی مبذول داشتند. زبان پارسی دری و فرهنگ و معارف گران‌سنگ اسلامی، به گاه حکومت سامانیان و با تشویق و بزرگداشت آنان در ماوراءالنهر آباد و حاصل‌خیز که مهد دولت ایشان به شمار می‌آمد، فروزان شد و سپس در ایران زمین و شبه قاره هند پرتو افکند. سامانیان اگرچه دیری نپاییدند و دولتشان مستعجل بود و زود افول کرد، اما «خوش درخشیدند و از پرتو درخشش و همّت آنان و یاران و دستیاران

فرهنگ‌دوستان بنایی افکنده شد که نه از باد و باران گزند یافت و نه از هجوم غزنیان و سلجوقیان» (دادابه، ۱۳۷۴: ۲۷) رودکی بزرگ در این دولت که روزگار آزادی و شکوفایی ذوق و تفکر و قریحه ایرانی است، رشد کرد و بالید. اشعاری که از رودکی باقی مانده، حاکی از زبانی سرشار و سبکی مستقل است که در آن استحکام با سادگی درهم آمیخته است. شاید بتوان با شناخت زبان ادبی این شاعر بزرگ که «شعرای معاصر وی هم بر هوش و قریحه او معترف بودند و او را پدر شعر پارسی می‌دانستند» (فالر، ۱۳۶۹: ۵۲۸)، عظمت فاصله‌ای را که شعر پارسی تا به امروز درنوردیده، بهتر درک نمود. همان طور که گفته شد، بررسی کارکرد ادبی یا شعری بدون توجه به مسایل مربوط به زبان او امکان‌پذیر نخواهد بود. از این رو، طی این پژوهش نحوه به‌کارگیری واژگان، نحو و دیگر عناصری که زبان رودکی را از حالت خودکاری به زبان ادبی مبدل ساخته‌اند، بررسی و تحلیل قرار می‌شود.

باید توجه داشت که هر شاعری، الگوهای نحوی، واژه‌ها و به طور کلی ساخت زبان گذشته را به عنوان ذخیره پربها در ذهن خود دارد و هنگام سرودن شعر به طور ناخودآگاه از آن بهره می‌جوید، اما رودکی و دیگر شعرای دوره سامانیان، زبان فارسی را از روی آثار ادبی پیش از خود نیاموخته بودند، بلکه زبان پارسی، زبان مادری آنها بود؛ با این همه، زبان آنان، زبانی فخیم و ساده و باصلاطت است. رودکی با حسن‌گزینش و ترکیب میان زبان و عاطفه و محتوا هماهنگی بسیار زیبایی ایجاد کرده است. ساخت‌های زبانی او را که به کلامش شکوه خاصی بخشیده‌اند، در دو حوزه کلی واژگانی و نحوی مورد بررسی و مذاقه قرار می‌گیرد:

۱- واژگانی

۱-۱- فعل

فعل یکی از مهمترین ارکان جمله است؛ از این رو برای شناختن زبان یک شاعر توجه به فعل و کاربرد آن از ارزش خاصی برخوردار است. افعال رودکی در سه گروه ساده، پیشوندی و مرکب قرار می‌گیرند.

۱-۱-۱- فعل‌های ساده

فعل ساده، فعلی است که تنها از یک پایه واژگانی (= عنصر فعلی) تشکیل شده و قابل تجزیه نباشد. باید توجه داشت که این فعل‌ها را به اعتبار صورتی که در فارسی دری؛ یعنی زبان فارسی رسمی ایران بعد از اسلام یافته‌اند، ساده می‌خوانیم، اما هرگاه در ریشه هر یک در دوران زبان‌های ایرانی باستان دقت کنیم، درمی‌یابیم که بیشتر آنها خود اجزایی مرکب شده‌اند، برای نمونه «آمدن» مرکب از: $\text{ä} \sqrt{\text{gam}}$ است. بیشتر فعل‌های ساده فارسی را، بر این قیاس مرکب باید شمرد. ولی این اجزا در دوره فارسی دری چنان با یکدیگر پیوسته‌اند که آنها را نمی‌توان جدا ساخت. (فرهنگ معین، بی تا: ۲۴)

۱-۱-۱-۱- فعل‌های ساده قدیمی

رودکی در اشعار خود تعدادی افعال ساده را به کار برده، که در زمان وی مورد استفاده قرار می‌شده، اما امروز از دایره واژگان رایج در زبان معیار کنار رفته و جزو واژگان مهجور به شمار می‌آید؛ از آن جمله است:

آشکوخیدن: از سرینجه پای لغزیدن، سکندری رفتن (فرهنگ معین، ذیل واژه):

آشکوخد بر زمین هموارتر همچنان چون بر زمین دشوارتر

(۵۳۶)

مغزیدن: مامله، دفع وقت کردن. (دهخدا):

گفت: خیز اکنون و سازه بسیج رفت باید ای پسر، ممغز تو هیچ
(۵۳۵)

چخیدن: کوشیدن (فرهنگ اسدی، برهان قاطع):

آخر کارام گیرد و نچخند نیز درش کند استوار مرد نگهبان
(۴۷۹)

نمونه‌های دیگر: نوشت و یارست (۴۵۶)، تافت (۵۵۱)، ابسود (۴۵۴)، فسرد (۴۵۹)

شایان ذکر است که رودکی فعل ماضی و مصدر و اسم مفعول را در فعل‌هایی که دارای دو بن هستند، از بن مضارع می‌سازد نه از بن ماضی به همان سبکی که امروزه مرسوم است، برای نمونه: بشکنید و درپراکنید و آهنجیدن را، از بن مضارع آورده است.

بسا حصن بلندا که می‌گشاد بسا کره نو زین که بشکنید
(۴۵۶)

بسان دون بخيلا که می‌بخورد کرمی به جهان در پراکنید
(۴۶۳)

گفت فردا بینی او را پیش تو خود بپاهنجم ستیم از ریش تو
(۵۶۶)

۲-۱-۱-۱-۲ افعالی که امروزه جنبه آرکائیک دارند

پاره‌ای از افعال ساده مورد استفاده رودکی وجود دارند، که امروزه در زبان محاوره و عادی کمتر به کار گرفته می‌شوند و شاعران با سودجویی از آنها به اشعار خود صیغه باستانی می‌بخشند؛ از این قبیل است افعالی چون:

می‌خرامد:

با کروز و خرّمی آهو به دشت می‌خرامد چون کسی کو مست گشت
(۵۵۶)

نگاشتند:

مردمان بخرد اندر هر زمان راز دانش را به هر گونه زبان
گردد کردند و گرامی داشتند تا به سنگ اندر همی بنگاشتند
(۵۵۶)

بگشا:

یار تو زیر خاک مور و مگس چشم بگشا و بین کنون پیداست
(۴۵۲)

و همچنین افعالی چون جستی (۵۵۵)، تاختند (۵۵۸)، غنود (۵۰۷)، بُویم (۴۸۸)، نگر (۵۵۹)، بغنود (۵۰۷)، بستانیم (۴۷۸)، آکند (۴۷۷)، ماند (۵۰۸).

صورتی دیگر از افعال قدیمی ساده در دیوان رودکی وجود دارد که در ساختهای دیگری در زبان معیار امروز کاربرد دارند، ولی به این شکل خاص رایج نیستند و به کارگرفته نمی‌شوند، مانند:

هر که نامخت از گذشت روزگار نییز ناموزد وز هیچ آموزگار
(۴۴۵)

امروزه فعل نامخت و ناموزد به این شکل خاص کاربرد ندارند، اما به صورت نیاموخت و نیاموزد رایج هستند.

۳-۱-۱-۱- فعل‌های ساده‌ای که امروزه هم کاربرد دارند

بسیاری از افعال ساده رودکی همان واژگانی است که در زبان معیار امروز به کار می‌رود. برخی از آنها عبارتند از: رftم (۵۳۹)، پرداختم (۵۳۹)، نشنوی (۴۴۵)، پسند (۴۴۵)، کوبی (۴۴۶)، بینی (۴۴۷)، دیدم (۴۴۸)، بخندد (۴۴۹)، خورید (۴۴۹)، نشینی (۴۵۱)، نواخت (۴۵۲)، نشناخت (۴۵۲).

۲-۱-۱-۲- فعل‌های پیشوندی

فعل‌های پیشوندی آن دسته از افعالی هستند که به بن فعل آنها، یک تک‌واژ وابسته افزوده شده است. (نفیسی، ۵۹:۱۳۶۲) در دیوان رودکی بیشتر این تک‌واژها در معنای فعل ساده تأثیر گذاشته و فعلی با معنای جدید ساخته‌اند. افعال پیشوندی اشعار رودکی با پیشوند (تک‌واژهای مقید)های مختلفی چون بر، باز، فراز، فرو ساخته شده که به نمونه‌هایی از آنها اشارت می‌رود:

برآیم:

همی برآیم با آن که برنیاید خلق و برنیایم با روزگار خورده گریز
(۴۷۴)

باز آوردن:

شو تا قیامت آید زاری کن کئی رفتی را به زاری باز آری
(۴۹۶)

باز دادن:

جان گرامی به پدر باز داد کالبد تیره به مادر سپرد
(۴۵۹)

فراز آر:

گفت ندانی سزاش و خیز و فراز آر آنک بگفتی چنانک گفتی نتوان
(۴۸۴)

فرو شود

بیار و هان بده آن آفتاب کش بخوری زلب فرو شود و از رخان برآید زود
(۴۶۶)

نمونه‌های دیگر عبارتند از: برکشد (۴۴۸)، برگرفت (۴۵۲)، فروریخت (۴۵۴)، برآوردند (۴۶۲)، فروبند (۴۶۴)، باز رود (۴۵۹)، برآورد (۴۶۵)، بردوید (۴۶۵)، درآویخته (۴۷۲)، درچکد (۴۷۶)، درگذر (۴۸۶)

۳-۱-۱-۳- فعل مرکب

فعل مرکب، فعلی است که از یک پایه (= واژه مستقل غیرفعلی) با یک عنصر فعلی - فعل ساده یا پیشوندی که از مجموع آنها یک معنی برآید- ساخته می‌شود. در فعل مرکب عنصر فعلی - همکرد یا کمکی - معنی نخستین خود را از

دست می‌دهد و با کلمه یا کلمات پیشین خود معنی تازه‌ای پیدا می‌کند. باید توجه داشت که واژه مستقل با عنصر فعلی ساده، رابطه نحوی ندارد. اگرچه رودکی در اشعار خود از فعل مرکب نیز استفاده کرده است، اما تعداد این افعال در مقایسه با افعال ساده و پیشوندی در اشعار باقی مانده از رودکی کمتر است. «برخلاف امروز که گرایش بسیاری برای جایگزین ساختن فعل‌های مرکب به جای فعل‌های ساده وجود دارد، برای مثال، به جای «آویختن»، آویزان کردن را در همان معنا به کار می‌برند.» (فرای، ۱۳۷۲: ۲۶۱) تمایل رودکی برای ساختن چنین افعالی کم بوده است. در میان اشعار رودکی تعدادی از افعال مرکب وجود دارد که امروز به کلی متروک گشته‌اند، از این قبیل‌اند:

پاغوش زدن: غوطه‌خوردن (دهخدا):

بود زودا که آیی نیک خاموش چو مرغابی زنی در آب پاغوش
(۵۴۱)

رَوَن کردن: آزمایش کردن (لغت فرس):

کرد باید مر مرا و او را رَوَن شیر تا تیمار دارد خویشتن
(۵۳۷)

کاغَه کردن: تجاهل کردن (دهخدا):

پس شتابان آمد اینک پیرزن روی یکسو، کاغَه کردش خویشتن
(۵۳۸)

کوری کردن: شادمانی نمودن (ناظم‌الاطباء):

کوری کنیم و باده خوریم و بدیم شاد بوسه دهیم بر دو لبان پریشان
(۵۰۹)

هراش کردن: قی کردن (برهان قاطع):

از چه توبه نکند خواجه؟ که هر جا که بود قدحی می‌بخورد، راست کند ز ود هراش
(۵۲۴)

مستی کردن: گله کردن (فرس اسدی):

مستی مکن، که نشنود او مستی زاری مکن، که نشنود او زاری
(۴۹۶)

نمونه‌های دیگر از افعال مرکب اشعار رودکی عبارتند از: فرمان کردن (۳۴۰)، پدید آوردن (۳۴۱)، گذار داشتن (۵۴۰)، لطیف آمدن (۳۴۸)، قسم خوردن (۴۴۵)، رنجه کردن (۴۵۱)، نازش کردن (۴۵۵)، خوار گرفتن (۴۴۷)، روا شدن (۴۷۱)، گسی کردن (۴۷۷).

۴-۱-۱- افعال گروهی

فعل گروهی یا عبارت فعلی، آن واحد زبانی است که به طور معمول از یک پیشوند + اسم + فعل که از مجموع آنها یک معنی برمی‌آید، ساخته می‌شود و در آن عنصر فعلی (فعل واژگانی) بر معنی اصلی واژگانی خود دلالت ندارد، بلکه به وقوع پیوستن عمل یا حالت دیگری را بیان می‌دارد؛ برای نمونه:

از پا افکندن:

به خوشدلی گذران بعد از این که باد اجل درخت عمر بداندیش را زیبا افکند
(۴۶۶)

به هم افتادن:

در سفر افتند به هم ای عزیز مروزی و رازی و رومی و کرد
(۴۵۲)

۵-۱-۱- جابه‌جایی اجزای فعل مرکب

اگر چه جابه‌جایی اجزای فعل مرکب یا گروهی در زبان معیار امری منطقی نمی‌نماید، اما در گذشته شاعر در زبان ادبی به اقتضای حال از این امکان زبانی بهره برمی‌گرفت. به نظر می‌آید انگیزه دل‌بستگی رودکی به بهره‌جویی از این شگرد ادبی دو وجه مشخص بلاغی باشد: «ایجاد موسیقی و توازن موسیقایی در ساختار فعل و تأکید بر جزء اصلی فعل که بار اصلی معنا را در خود نهفته دارد با تقدّم آن بر جزء فرعی و معین». (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۷۲) رودکی از این توانش زبانی به منظور اهداف یاد شده و انگیزه زیبا شناختی استفاده نموده است. برای نمونه:

زمانه گفت: مرا خشم خویش دار نگاه کرا زبان نه ببندست پای دربندست
(۴۵۳)

به جای «نگاه داشتن»، دار نگاه آمده است و مکن رنجه در بیت ذیل به جای رنجه مکن:

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت
(۴۵۱)

۶-۱-۱- فعل‌های نیشابوری

فعل نیشابوری، یکی از گونه‌های ماضی نقلی است که در خراسان قدیم کاربرد داشته است. در این ساخت، شش صیغه فعل «است» به شکل: استم، استی، است، استیم، استید، استند، به همراه صفت مفعولی فعل مورد نظر به عنوان فعل معین به کار گرفته می‌شده است. از آن جایی که این شکل خاص ماضی نقلی، در خراسان، خاصه نیشابور مرسوم بوده است، این فعل را به این عنوان، نام نهاده‌اند. استاد بهار در کتاب سبک‌شناسی در باب این افعال گوید: «ما در کتاب خود این افعال را، فعل نیشابوری نام نهاده‌ایم. این فعل نوعی از ماضی نقلی است که عوض ضمائر خبری «ام، ای، است، ایم، اید، اند» ضمائر فعلی باقی مانده از «استات» قدیم را استعمال می‌کرده‌اند. هر دو دسته ضمیر در زبان پهلوی فعل معین بوده‌اند و بعد جای ضمائر را گرفته‌اند.» (بهار، ۱۳۷۳: ۲۴۸).

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت سه پیراهن سلب بوده است یوسف را به عمر اندر
(۴۶۲)

آن رفت کتان خویش من رفتم و پرداختم چون گرد بماندستم تنها من و این باهو
(۵۳۹)

۲-۱- کاربرد اسم

رودکی در سروده‌های خود اسم‌های بی‌شماری را با تراشی زیبا و استادانه بر زنجیره کلام نشانده و گردن‌بندی زیبا ساخته است. پاره‌ای از آن اسم‌ها هنوز در زبان معیار حضوری پویا دارند، ولی برخی از آنها کلمات متروکی هستند که

برای یافتن معنا و مفهوم آنها باید از قدیمترین فرهنگ‌های معاصر وی مدد جست. در این جا به تعدادی از این واژگان متروک اشاره می‌شود. آشنایی هر چه بیشتر با این واژگان ما را به پیشینه فرهنگی خویش نزدیک‌تر می‌سازد؛ خاصه که عصر سامانیان عصر احیای سنت‌های ایرانی و زبان پارسی بود. «واژگان متروک در نوع خود واژگانی تاریخی‌اند و فهرستی از اندیشه‌ها، آرزوها و زندگی انسان دیروز را در خود نهان دارند و با مراجعه به آنها می‌توان تاریخ نظم، نشر، حتی سبک آن را روشن کرد و نیز دستاویز محکمی برای مطالعات سبک‌شناسی خواهد بود.» (برومند، ۱۳۶۴: ۴۵) اهمیت شناخت واژگان متروک در دیوان رودکی و به طور کلی عصر سامانیان از آن جهت دو چندان است که پس از آن دوره، با تحولاتی که در حکومت‌ها و قلمرو جغرافیایی و سیاسی آنان به وجود آمد، زبان پارسی که اعتلا و بالندگی آن، عصر سامانی بود، از دو سو دستخوش دگرگونی شد: از یک سو، با ورود واژگانی جدید، به‌ویژه از زبان تازی بر غنای گنجینه واژگانی آن افزوده شد و از سوی دیگر با کنار نهادن پاره‌ای از واژگان پارسی از حوزه زبان، خسران عظیمی متحمل شد، زیرا «پس از عصر سامانیان، در نتیجه گسترش لهجه دری از مشرق ایران به سایر نواحی پاره‌ای از لغات پارسی که در سایر نواحی معمول نبوده، اندک اندک از رواج افتادند و فراموش شدند. پس از هجوم مغول و ویرانی ماوراءالنهر و خراسان و از هم گسیختگی ناحیه شرقی از مراکز فعال ادبی در سایر نواحی این خسران دوچندان می‌نمود.» (همان: ۷۶۱) این دلیل متقنی است بر شناخت واژگان متروکی چون:

آدینده: قوس و قزح، رنگین کمان (دهخدا):

عَلَم ابر و تندر بود کوس او کمان آدینده شود ژاله تیر
(۵۲۳)

آفروشه: حلوایی است که با آرد و عسل و روغن یا از زرده تخم مرغ و شیر و شکر سازند (معین):
رفیقا! چند گویی کونشاطت؟ بنگریزد پس از گرم آفروشه
(۵۱۰)

شنوسه: عطسه (آندراج)

مرا امروز توبه سود دارد چنان چون دردمندان را شنوسه
(۵۱۰)

افشک: شبنم (انجمن‌آرا)

باغ ملک آمد طری، از رشحه کلک وزیر زآن که افشک می‌کند مر باغ و بستان را طری
(۵۳۰)

دیگر نمونه‌ها «انبودن: آفرینش بود، (صحاح، ۳۹۵)»، «اندمه: یادآوری غم‌های گذشته: ۵۳۹»، «انگشته: آلتی باشد از چوب مانند پنجه دست: ۵۲۸»، «باستار: فلان و بهمان. (معین) و از الفاظ متتابعه است، مانند فلان و بهمان (انجمن): ۵۰۱»، «باهو: چوب دست بزرگ شبانان که به دست گیرند (برهان): ۵۲۷»، «بئفوز: گرداگرد دهان (آندراج): ۵۲۵ و ۵۳۷»، «بر از: زندگی، زیبایی و نیکویی و آراستگی (برهان): ۵۲۳»، «پاذیر: چوبی که زیر دیوار زند تا نیفتد یا در زیر شکسته از سقف بزند (صحاح) ستونی که زیر دیوار شکسته زند تا نیفتد. (معین): ۴۹۱»، «پای آگیش: پای‌بست، اسم مرکب از پای و آگیش از فعل آگیشیدن به معنی آویختن. (نفیسی، ۱۳۶۸: ۵۵۵): ۵۰۴»، «پده: درختی است سخت و هیچ بارنیاورد. (صحاح): ۵۲۸»، «پرگاله: وصله در جامه پنبه و وصله که برجامه دوزند (برهان): ۵۲۹»، «پرنیخ: تخته سنگ را

گویند (برهان قاطع): ۵۴۶»، «پیون: افیون (برهان قاطع) ۵۲۷»، «تَبُوراک: دف و دایره را گویند (برهان قاطع): ۵۱۷»، «تَرَفَنج: راه باریک و دشوار باشد (برهان قاطع): ۵۲۱»، «تَز: نام مرغی خوش‌آواز و کم‌سکون و بیشتر در گلستان‌ها می‌باشد و آن را به عربی صعوه می‌گویند (برهان قاطع): ۵۲۳»، «تَلَاج: بانگ و مشغله (لغت فرس)، شور و غور و غلغله (برهان قاطع): ۵۳۴»، «تُوجَبَه: سیلاب را گویند (برهان قاطع): ۵۳۲»، «تَيْتُو: مرغ آبی است (لغت فرس): ۵۳۵»، «جَشَه: آستین پیراهن و قبا و امثال آن، (برهان قاطع): ۵۱۶»، «جَعْبُوت: پشم آکنده و پنبه آکنده (برهان قاطع): ۵۱۶، ۵۳۷، ۵۴۰»، «چَرخَشْت: آن جای که انگور برای شراب بیالیند. (لغت فرس): ۴۵۱»، «چَرز: پرنده‌ای است که او را چرغ و باز و امثال آن شکار کنند، حباری (برهان قاطع): ۵۲۷»، «چیلان: عَناب (دهخدا): ۵۳۹»، «خَجَش: آماس و گرهی باشد در گردن و گلوی مردم به هم رسد و درد نکند و هر چند بماند بزرگ شود (برهان قاطع): ۵۰۲»، «خُشکامار: مرضی است که آن را به عربی استسقا گویند (برهان قاطع): ۵۴۵»، «خَفِچَه: شوشه طلا، و شفشفه و خفچه گفته‌اند (آندراج): ۵۳۶»، «داسگاله: داس خرد بود: ۵۳۴»، «وَبُون: پیش مزد، بیعانه (لغت فرس): ۵۲۷»، «رَوُون: آزمایش بود (لغت فرس): ۵۳۷»، «رِیژ: هوا و کام و مراد (برهان قاطع): ۴۹۳»، «زَاوُش: کوب مشتري (برهان قاطع): ۵۲۴»، «زَغَاز: زمین نمناک باشد (برهان قاطع): ۴۹۱»، «زَلَه: جانوری است شبیه به ملخ که پیوسته در میان غله‌زارها و هوای گرم، فریاد طولانی کند و آن را «جرذ» خوانند (برهان قاطع): ۵۳۲»، «زِیغال: قَدح و پیاله بزرگ را گویند (برهان قاطع): ۵۰۴»، «زُخ: طعن، گازه (لغت‌نامه): ۵۳۶»، «زُی: جایی که آب در آن جمع شده باشد: ۵۳۰»، «سَمُو: تَره دشتی و آن سبزی باشد که با طعام خورند. (برهان قاطع): ۵۰۴»، «شَخکاسَه: یخچه و تگرگ و شبنم بود (برهان قاطع): ۵۰۱»، «شَخیش: مرغی باشد کوچک و خوش‌آواز (برهان قاطع): ۵۰۴»، «غاش: عاشقی که عشق او به درجه اعلا رسیده باشد (برهان قاطع): بغایت شیفته (صحاح): ۵۲۶»، «عَقَه: پوستین بره بسیار نرم (برهان قاطع): ۵۳۸»، «فَلَات: تان و تانه را گویند و آن تاره‌هایی باشد که جولاهگان به جهت بافتن مهیا و آماده کرده باشند (برهان قاطع): ۵۲۰»، «فَلَج: زنجیران در را گویند و آن را به عربی «غلق» خوانند (برهان قاطع): ۵۲۲»، «فَلَرز: زله باشد و آن خوردنی و طعامی باشد که در میهمانی‌ها و عروسی‌ها در کرباس پاره و دستمال بندند (برهان قاطع): ۵۳۲، ۵۴۰»، «فند: مکروسالوسی، (دهخدا): ۴۶۸»، «فیزین: سعید نفیسی می‌نویسد این کلمه در هیچ جا نیست، به گمانم در اصل فیزین بوده است از فیزیدن به معنی خرامیدن و به تکبر راه رفتن (نفیسی، ۵۶۲): ۵۲۱»، «گابوک: جای مرغ خانگی بود، چیزی که در میان خانه بیاویزند تا کبوتر، بچه در آن کند. (لغت فرس): ۴۹۶»، «گاشه: یخ تنک و نازک را گویند، و آن آبی است که در زمستان می‌بندد و منجمد می‌شود (برهان قاطع): ۵۲۱»، «کَبُودر: کرمکی باشد در آب و آن را ماهیان خورند (برهان قاطع): ۵۲۳»، «کُرُوز: عیش و نشاط و شادمانی و طرب (برهان قاطع): ۵۳۴»، «کَرُوه: دندان میان و کاواک [توخالی] را گویند (برهان قاطع): ۴۹۵»، «کَسیمه: نوعی از خار (نفیسی، ۵۶۳): ص ۵۴۵»، «کُلخج: چرکی را گویند که بر دست و پای و اندام نشیند و به عربی وسخ گویند (برهان قاطع): ۵۳۴»، «کَلَفْت: منقار مرغان را گویند (برهان قاطع): ۵۲۷»، «گَرزه: موش (دهخدا): ۵۳۵»، «مادندر: زن پدر، نامادری (دهخدا): ۴۵۰»، «مَجَرگ: بیگار باشد (برهان قاطع)، سخره، کار مفت (دهخدا): ۵۳۷»، «مَندل: دایره‌ای که عزایم خوانان بر دور خود کشند و در میان آن نشینند و دعا و عزایم خوانند (برهان قاطع): ۵۲۰»، «مِیلاویه: شاگردانه بود (لغت فرس): ۵۲۶»، «نَشک: درخت صنوبر و کاج (برهان قاطع): ۵۴۱»، «نَعَل: جایی که در صحرا و دامن کوه مانند زیرزمین به جهت خوابیدن گوسفندان کنند. (برهان قاطع): ۲۲»، «وَحْشُور: پیغمبر و رسول را گویند (برهان قاطع): ۵۴۱»، «هَباک: تارک سر (لغت فرس): ۵۳۷».

۱-۳- صفت

در زبان رودکی سه دسته صفت مشاهده می‌شود: صفات ساده، مشتق، مرکب.

۱-۳-۱- صفات ساده

صفات ساده، صفاتی هستند که از یک تک‌واژ آزاد ساخته می‌شوند. رودکی بیشترین بهره را از این دسته از صفات برده است. بسیاری از صفات ساده وی همان‌هایی هستند که امروز در زبان معیار کاربرد دارند. برای نمونه: «سردآهن» در بیت ذیل:

دلا تا کی همی جوئی منی را چه کوبی بیهوده سردآهنی را
(۴۴۶)

نمونه‌های دیگر: «خرم: ۴۴۷»، «تیره: ۴۴۷»، «کهن: ۴۹۹»، «خوب: ۴۵۱»، «زرد: ۴۵۲»، «نیک: ۴۵۳»، «روشن: ۴۵۶»، «لطیف: ۴، ۵۶»

رودکی گاهی صفات ساده‌ای را بر زنجیره کلام نشانده است که امروز به کلی متروک شده‌اند. از این قبیل‌اند صفات:

آلغده: قهرآلود و خشمگین و جنگاور (برهان قاطع):

شیر خشم آورد و جست از جای خویش آمد آن خرگوش را آلغده پیش
(۵۳۷)

ایغده: بیهوده گوی سبکبار (صحاح):

این ایغده سری به چه کار آید؟ ای فتی در باب دانش این سخن بیهوده مگوی
(۵۱۳)

پَرغونه: هر چیز که زشت و نازیبا باشد (برهان قاطع):

ای پرغونه و باژگونه جهان مانده من از تو به شگفت اندرا
(۴۹۱)

دَرغال: امن و آسوده (برهان قاطع):

ای شاه نبی سیرت، ایمان تو محکم ای میر علی حکمت، عالم به تو درغال
(۵۲۵)

ژکُور: ممسک، فرومایه، پست و خسیس (برهان قاطع):

چرخ فلک هرگز پیدا نکرد چون تو یکی سفلۀ دون و ژکور
(۵۰۲)

غَاش: عاشقی که عشق او به درجه اعلا رسیده باشد (برهان قاطع):

خویشتن پاک دار و بی پرخاش هیچ کس را مباحش عاشق غاش
(رودکی، ۵۴۶)

غُوش: برهنه مادرزاد (برهان قاطع):

شد به گرمابه درون یک روز غوشت بود فربی و کلان و خوب گوشت
(۵۳۳)

ناک: آلود، آغشته و بر هر مغشوشی استعمال کنند عموماً و مشک و عنبر مغشوش را گویند خصوصاً (برهان قاطع):

کافور تو بالوس بود، مشک تو باناک بالوس تو کافور کنی، دایم مغشوش
(۵۰۳)

۲-۳-۱- صفات مشتق

زبان پارسی از امکانات بالقوه بسیار فراوانی در زمینه ساخت واژه‌های مشتق برخوردار است، برای نمونه، می‌توان با افزودن یک واژه غیرمستقل در آغاز یا پایان واژه‌های مستقل صفات مشتقی را ساخت. رودکی از این امکان زبانی نیز استفاده کرده و صفات مشتقی ساخته است که هنوز در زبان پارسی امروز معمول و مرسوم‌اند. برخی از آنها عبارتند از: «کشته (۴۵۱)»، «شکسته (۴۵۵)»، «میخته (۴۵۹)»، «بسته (۴۶۰)»، «گستریده (۴۸۴)»، «کشکین (۴۸۹)»، «خردمند (۴۹)»، «سوخته (۵۰۵)»، «ستاگوی (۵۲۴)»، «زراگین (۵۳۰)»، «آلوده (۵۳۶)»، «آموزگار (۵۵۰)»، «گسسته (۵۵۲)»، «شاهوار (۵۶۰)».

پاره‌ای از صفات هم در اشعار او وجود دارند، که به مرور زمان از حوزه زبان معیار رخت بر بسته‌اند و به واژه‌های مهجور پیوسته‌اند، از آن جمله‌اند:

آشکو خیده: سکندری خورده، لغزیده (لغت فرس):

چون بگردد پای او از پای دار آشکو خیده بم‌ماند همچنان
(۵۰۹)

آرامنده: آرام‌گرفته (برهان قاطع):

گه آرامنده‌ای و گه ارغنده‌ای گه آشفته‌ای و گه آهسته‌ای
(۵۲۹)

فزاکن = فز + آگن: چرکین و چرک آلود و پلشت و پلید (برهان قاطع):

گفت دین را که این دینار بود کاین فزاکن موش را پروار بود
(۵۳۶)

کردمند = کرد + مند: جلد و تند و تیز (برهان):

به پادافره جاودان کردمند به دوزخ بمانند روانش نژند
(۵۴۲)

واتگر = وات + گر: پوستین دوز (برهان قاطع):

چو پوست روبه بینی به خان واتگران بدان که تهمت او دنبه‌ی به سرکار است
(۴۹۶)

ترسگین: زاهد، خائف، ترسنده، بیم‌زده (دهخدا):

کی مار ترسگین شود و گربه مهربان گر موش ماژ و موژ کند گاه درهمی
(۴۹۷)

۳-۳-۱- صفات مرکب

در خور تأمل است که رودکی در ساخت صفات مرکب از قابلیت ترکیب‌پذیری واژه‌ها آگاه بوده و به واژه‌هایی که برای ساخت صفت مرکبی برمی‌گزیند، توجه کافی مبذول می‌دارد، چرا که اولین نکته‌ای که در ساخت یک کلمه مرکب باید در آن دقت وافی نمود، وزن مناسب و شیوه‌های چیش واج‌های مناسب کلمه است. اضافه بر این، روابط معنایی دو

واژه‌ای را که در ساختن یک کلمه مرکب شرکت می‌نمایند، اهمیّت خاصی دارد، چنان‌که این دقّت نظر رودکی در صفات مرکب زیر به خوبی مشهود است.

پای آگیش: پای + آگیش = پای‌بست:

توشه جان خویش از و بر برای پیش کایدت مرگ پای آگیش
(۵۰۲)

«نیکوسگال (۴۷۵)»، «نیک‌اندیش (۴۷۵)»، «مشک‌بو (۴۴۸)»، «مانوی طبع (۴۵۱)»، «ماهر و (۴۵۷)»، «نیک‌بخت (۴۶۰)»، «خوشدلی (۴۶۶)»، «مار گیر (۴۷۱)».

۲- مختصات نحوی

ساخت‌گرایان، به‌ویژه ساخت‌گرایان انگلستان «یکی از عوامل آفرینش نظم را گذشتن از قواعد نحوی زبان هنجار می‌دانند.» (انوشه، ۱۳۷۶:۱۴۴۵). هنجارگریزی نحوی به این آیین است که گوینده با جابه‌جایی واحدهای زبانی و گاهی با برهم زدن اجزای جمله در روی محور هم‌نشینی کلام و یا کاربرد صورت‌های خاصی از واژه‌ها و ترکیبات جمله در پی برجسته ساختن سخن خود باشد. این امر هنگامی با توفیق مقرون می‌شود که با انگیزه زیبایی‌شناسی همراه باشد و با شناخت درست از ظرفیّت‌های زبانی صورت پذیرد و سبب اعتلای موسیقی زبان و القای بهتر مضمون شعر گردد. از منظر سارتر «هم‌آهنگی کلمات و زیبایی آنها و توازن جملات نیز وسیله‌ساز انفعالات خواننده است؛ یعنی زمینه‌های ذهنی او را بی آن که هشیار شود، می‌چیند و همچون نیایش و موسیقی یا رقص، عواطف و احساسات او را نظم و نسق می‌دهد.» (سارتر، ۱۳۴۸:۴۵). بر این پایه شاعر می‌تواند با جابه‌جا نمودن عناصر جمله از قواعد نحوی زبان هنجار گریخته و زبان خود را از آن متمایز نماید. در این بخش به پاره‌ای از ویژگی‌های نحوی زبان رودکی اشاره می‌شود.

۲-۱- کاربرد «ی» اشباع شده ساکن به جای کسره اضافه

یکی از ویژگی‌های سبکی رودکی و دیگر شاعران مکتب خراسانی، کاربرد «ی» اشباع شده ساکن به جای کسره اضافه است. این «ی» در اشعار رودکی معمولاً به همراه کلمه مختوم به صامت آمده است. برای نمونه «بسته او»، «واره باغ» و «شعله آن» در اشعار ذیل:

پس چرا بسته‌ی اویم همه عمر اگر آن زلف دو تا نیست کمند
(۴۶۰)
گل دگر ره به گلستان آمد واره‌ی باغ و بوستان آمد
وار آذر گذشت و شعله‌ی آن شعله‌ی لاله را زمان آمد
(۴۶۱)

۲-۲- آمدن واو عطف در آغاز جمله:

کهن کند به زمانی همان کجا نو بود و نو کند به زمانی همان که خلقان بود
(۴۵۰)
بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی و یا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی
(۴۹۲)

۲-۳- حروف در اشعار رودکی

حروف در زبان پارسی معیار امروزی واژه‌های بی‌معنایی در شمار می‌آیند؛ به گونه‌ای که تنها در کنار دیگر واژه‌ها معنادار می‌شوند. در سروده‌های شاعران گذشته، خاصه در اشعار رودکی حروف در مفاهیم دیگری غیر از مفهوم و کارکرد پذیرفته امروزی به کار می‌رفتند. اگر امروز شاعری این حروف را در همان معانی کهن به کار برد، باعث نوعی برجسته‌سازی در زبانش می‌شود.

بیشترین بسامد کاربرد حروف اضافه در سروده‌های رودکی از آن حرف «را» است که امروز به عنوان حرف نشانه مفعولی شناخته می‌شود. این حرف در زبان رودکی در مفاهیم مختلفی آمده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۲-۳-۱- رای فک اضافه:

این «را» میان مضاف‌الیه و مضاف قرار می‌گیرد و موجب جدایی مضاف‌الیه از مضاف می‌شود. این ساخت از ویژگی دوره اول شعر خراسانی است که رودکی هم به آن عنایت داشته و در مواردی از آن بهره گرفته است:

ز عدل تست به هم باز و صعوه را پرواز ز حکم تست شب و روز را به هم پیوند
(۴۶۶)

۲-۳-۲- «را» در مفهوم برای و به

در مفهوم برای: ناز اگر خوب را سزاست بشرط نسزد جز ترا کشرمه و نـاز
(۴۷۴)

در مفهوم به:

گـرگ را کی رسد صلابت شیر باز را کی رسد نهیب شخیش
(۴۷۵)

۲-۳-۳- «را»ی بعد از نهاد

در دیوان رودکی نوعی «را» قابل تشخیص است که در جملات اسنادی به کار رفته که فعل اسنادی آنها در معنی وجود داشتن است، شاید بتوان آن را «را»ی تبدیل جمله اسمیه به فعلیه نامید.

کسی را که باشد به دل مهر حیدر شود سرخ رو در دو گیتی به آورد
(۴۷۲)

۲-۳-۴- کاربرد «ابا» در مفهوم «با»

ابا نیکوان نمایدت جنگ فند لشکر فریاد نی خواسته نی سودمند
(۴۶۸)

۲-۳-۵- حرف اضافه اندر

کاربرد حرف اضافه «اندر» که امروزه در زبان معیار به جای آن «در» به کار می‌رود، از ویژگی‌های زبانی دوره اول زبان فارسی در خراسان بوده است. در زمان سامانیان به هیچ وجه کلمه «در» در نثر نیامده و به اشعار منسوب به آن دوره هم اعتماد کامل نمی‌توان کرد، ولی در کتب نثر قدیمی که می‌تواند مورد اعتماد قرار بگیرد، همه جا «اندر»

استعمال شده است. لفظ «در» که مخفف اندر است در عهد غزنویان پیدا آمده است. (بهار، ۱۳۷۳:۳۳۸) رودکی هم از اندر در موارد مختلف استفاده کرده است:

تن او تیر نه زمان به زمان به دل اندر همی گذارد تیر
(۴۷۰)

۲-۴- کاربرد دو حرف اضافه برای یک متمم

از دیگر ویژگی‌های سبک خراسانی که رودکی در اشعار خود از آن بهره گرفته است، به کارگیری دو حرف اضافه برای یک متمم است:

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت سه پیراهن سلب بوده است یوسف را به عمر اندر
(۴۶۹)

۲-۴-۲- انواع «ی»

۲-۴-۱- یای تردید و شک:

قدح گویی سحابستی و می قطره سحابستی طرب گویی که اندر دل دعای مستجابستی

۲-۴-۲- یای استمراری

زهرة کجا بودمی به مدح امیری کز پی او آفرید گیتی یزدان

۲-۵- الف کثرت

بسا کسا که جوین نان همی نیابد سیر بسا کسا که بره است و فرخشه بر خوانش
(۵۳۱)

۲-۶- این در نقش حرف تعریف

رودکی گاهی اسمی را در شعر تکرار نموده است و پیش از آن اسم «این» را افزوده است که «در حکم الف و لام حرف تعریف عربی است و مفید عهد ذهنی می‌باشد.» (شمیسا، ۱۳۷۲:۱۵۲) برای نمونه در بیت ذیل:

می آزاده پدید آرد از بد اصل فراوان هنر است اندر این نبید
(۴۶۳)

این نبید، یعنی همان نبید که قبلاً به آن اشاره شده است.

۲-۷- به کاربردن یکی به جای یک

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده حیران شد و بگرفت به دندان سرانگشت
(۴۵۱)

۲-۸- کجا در معنی که

زر بر آتش کجا بخواهی پالود جوشد لیکن ز غم نجوشد چندان
(۴۷۹)

۲-۹- آوردن فعل در آغاز جمله

اکنون خورید باده و اکنون زبید شاد کاکنون برد نصیب حیب از بر حیب
(۴۴۹)

۱۰-۲- آمدن نهاد در پایان جمله

به حجاب اندرون شود خورشید گر تو برداری از دو لاله حجیب
(۴۵۰)

۱۱-۲- پرش ضمیر

کاربرد نابجای ضمیر، نظم عادی کلام را بر هم می‌زند؛ به این معنی که ضمیر پیوسته به طور معمول در حالت مفعولی و متممی پیوسته به فعل می‌آید و در حالت مضاف‌الیهی متصل به اسم، ولی در زبان ادبی به ضرورت یا به منظور تأکید و یا زیباسازی کلام از جایگاه اصلی خود حرکت می‌کند. این جریان تحت عنوان پرش یا جهش یا رقص ضمیر مطرح شده است (فرای، ۱۳۷۲: ۱۵۰). این کارکرد ادبی در ادبیات کهن خاصه در اشعار رودکی به وفور دیده می‌شود.

ورش بیویی گمان بری که گل سرخ بوی بدو داده و مشک و عنبر با بان
(۴۷۹)

۱۲-۲- حذف

حذف برخی از عناصر جمله یکی از شیوه‌هایی است که گوینده با بهره جستن از آن در سخن خویش مبادرت به ایجاز می‌نماید. حذف یکی از عناصر جمله، خواه به قرینه لفظی یا به قرینه معنایی در صورتی مطلوب است که اصل رسایی در جمله حفظ گردد و موجب تعقید معنایی نشود. «از سوی دیگر، این ایجاز و فشردگی مانعی در مسیر ارتباط شاعر با مخاطب ایجاد ننماید (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۸۴). بنابراین، شاعر در حذف بخش‌هایی از جمله افزون بر در نظر داشتن ایجاز باید به تأثیر زیباشناختی آن نیز عنایت داشته باشد، در شعر رودکی نمونه‌هایی از حذف دیده می‌شود که نشان دهنده توجه او به ایجاز در کلام است. شایان ذکر است که رودکی در اشعارش بیشتر به حذف فعل که اصلی‌ترین بخش جمله است، توجه داشته است. حذف فعل در اشعار وی به دو گونه: حذف به قرینه لفظی و حذف به قرینه معنایی اتفاق افتاده است.

۱-۱۲-۲- حذف فعل به قرینه لفظی

این گونه حذف، مبتنی بر قرینه لفظی در کلام صورت می‌گیرد. به این معنی که شاعر به سبب وجود فعل در بیت از تکرار آن در قبل و یا بعد احتراز می‌جوید، مانند:

ساقی گزین و باده و می خور به بانگ زیر کز کشت سار نالد و از باغ عندلیب
(۴۵۱)

در آخر مصرع دوم «نالد» به قرینه «نالد» در آغاز حذف شده است. این حذف «اگرچه سبب ایجاز در کلام می‌شود، اما در ایراد آن چندان هنری که ناشی از دقت و تأمل و ظرافت‌اندیشی گوینده به منظور انتقال و معنایی خاص باشد، به نظر نمی‌رسد.» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۳۳۴)

۲-۱۲-۲- حذف فعل به قرینه معنایی

حذف به قرینه معنایی در مقایسه با حذف به قرینه لفظی از اهمیت بیشتری برخوردار است. به جهت آن که قرینه لفظی در کار نیست و خواننده باید خود به تأمل فعل محذوف را دریابد. «وقتی فضای عمومی شعر

ابهام‌انگیز است و دریافت فعل محذوف دشوار، این تأمل سبب می‌شود که خواننده شعر را بارها و بارها بخواند و در نتیجه حال و هوای شعر، فضای ذهن او را تصرف می‌کند. حدس‌هایی که در این حال درباره آنچه محذوف است، به ذهن می‌آید، همواره با اندکی تردید همراه است که این تردید به دوام حضور شعر در ذهن کمک می‌کند. (همان: ۳۲۶)، از سوی دیگر، در چنین حذفی، شاعر مخاطب را در سرودن بخش محذوف شعر با خود همراه می‌سازد و خواننده با تأمل برای درک معنای شعر به درک لذت بیشتری از شعر نایل می‌آید. در اشعار ذیل:

چرخ بزرگواری یکی لشکری بکرد لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب
نفاط برق روشن و تندرش طبل زن دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب
(۴۴۸)

در مصرع دوم بیت اول و مصرع اول بیت دوم فعل‌های محذوف قرینه لفظی ندارد، اما با توجه به فضا و جمله‌هایی که فعل آن محذوف است، فعل‌های آنها را می‌توان دریافت.

نتیجه‌گیری:

اکنون در پرتو آن چه بیان شد می‌توان اذعان داشت که رودکی برای بیان اندیشه‌های والای خود در پی یافتن زبانی در خور آن بوده است و در این راه به آفرینش‌هایی در زمینه زبان دست یازیده که در زمان خود او نو و بدیع محسوب می‌شده است، اما از آنجایی که ما آگاهی دقیقی از زبان دوران رودکی در دست نداریم، تا زبان رودکی را نسبت به آن بسنجیم، از این رو در بررسی‌های زبانی او، ثرم را زبان ادبی پارسی امروز قرار داده‌ایم و هرگونه هنجارگریزی و عدولی را نسبت به آن سنجدیده‌ایم.

رودکی در به‌کارگیری زبان و گزینش واژگان در شعر، شاعری کم‌نظیر است. باید اذعان داشت که سهم او در قیاس با شاعران دوره سامانی در پیشبرد و تکمیل زبان ادبی پارسی به راستی شکوهمند بوده است. بی‌تردید، غنای این زبان در سده چهارم و پنجم مدیون تلاشی است که رودکی و دیگر شاعران و نویسندگان معاصر وی از خود نشان داده‌اند.

اشراف رودکی بر زبان پارسی که زبان مادری وی هم بود، گنجینه‌ای سرشار از واژگان و اصطلاحات را برای او فراهم نموده و ذهن و اندیشه او را در ساختن و چینش واژگان و اصطلاحات آن توانا ساخته بود. زبان رودکی در عین زیبایی از سادگی و روانی به دور از تعقید و ابهام برخوردار است. اگر امروزه برخی از واژگان اشعار رودکی که به عنوان شاهد مثال از رهگذر فرهنگ‌ها به ما رسیده، دشوار و مهجور می‌نمایند. «به سبب آن است که خراسان بزرگ منطقه بسیار وسیعی بود و لهجه‌های مختلفی چون سغدی و خوارزمی و... در آن رایج بوده است، این امر موجب آمده که شعر این دوره مشتمل بر مجموعه‌ای از لغاتی شود که بسامد آن در دوره‌های بعد کم می‌شود، یا یکسر از بین می‌روند.» (شمیسا، ۱۳۷۱: ۲۱۳) به هر حال ویژگی ممتاز نهد بیت باقی مانده از اشعار رودکی که نمونه تمام عیار سبک خراسانی سده چهارم، یعنی دوره سامانیان قلمداد می‌شود، همین سادگی و روانی آن است که خود وی همین خصوصیت را یک امتیاز هنری برای خویش به شمار آورده است.

اینک مدحی چنان که طاقت من بود لفظ همی خوب و هم به معنی آسان
(۱۰۱۶)

منابع

- ۱- اسدی طوسی، ابونصر: لغت فرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۵۶.
- ۲- انوشه، حسن: فرهنگنامه ادبی فارسی، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات، تهران ۱۳۷۶.
- ۳- ایگلتون، تری: پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۸.
- ۴- براگینسکی، ی: دیوان رودکی، چاپ اول، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۷۳.
- ۵- برومند سعید، جواد: دگرگونی‌های واژگان در زبان فارسی، چاپ اول، طوس، تهران ۱۳۶۴.
- ۶- بهار، محمدتقی: سبک‌شناسی، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۳.
- ۷- پادشاه، محمد: آندراج، فرهنگ جامع پارسی، چاپ دوم، خیام، تهران ۱۳۶۳.
- ۸- پورنامداریان، تقی: سفر در مه، چاپ اول، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۸۱.
- ۹- تبریزی، محمد حسین بن خلف: برهان قاطع (شش جلد) به اهتمام دکتر محمد معین، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
- ۱۰- دادبه، علی‌اصغر: فخر رازی، طرح نو، تهران ۱۳۷۴.
- ۱۱- دهخدا، علی‌اکبر: لغت‌نامه، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۷.
- ۱۲- رامپوری، محمد: غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۳- سارتر، ژان پل: ادبیات چیست، ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، چاپ اول، کتاب زمان، تهران ۱۳۴۸.
- ۱۴- شمیسا، سیروس: سبک‌شناسی، چاپ اول، دانشگاه پیام نور، تهران ۱۳۷۱.
- ۱۵- صفوی، کوروش: از زبان‌شناسی به ادبیات، چاپ اول، نشر چشمه، تهران پاییز ۱۳۷۳.
- ۱۶- علوی مقدم، مهیار: نظریه‌های نقد ادبی معاصر، انتشارات سمت، تهران ۱۳۷۷.
- ۱۷- علی‌پور، مصطفی: ساختار زبان و شعر امروز، چاپ اول، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۷۸.
- ۱۸- فالر، راجر و همکاران: زبان‌شناسی و نقد ادبی، ترجمه مریم خوران، حسین پاینده، چاپ اول، نشر نی، تهران ۱۳۶۹.
- ۱۹- فرای، ر. ن: تاریخ ایران (جلد چهارم)، مترجم: حسن انوشه، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۲.
- ۲۰- مدرسی، فاطمه: از واج تا جمله، چاپ اول، چاپار، تهران: ۱۳۸۶.
- ۲۱- معین، محمد: فرهنگ فارسی (شش جلد)، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران بی‌تا.
- ۲۲- ناتل خانلری، پرویز: دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ اول، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۷.
- ۲۳- نجحوانی، محمد: صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، بی‌تا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی‌تا.
- ۲۴- نفیسی، آذر: «آشنایی‌زدایی در ادبیات»، ماهنامه کیهان فرهنگی، شماره ۲، سال ششم ۱۳۶۸.
- ۲۵- نفیسی، سعید: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، چاپ دوم، انتشارات ابن‌سینا، تهران ۱۳۶۲.
- ۲۶- وحیدیان کامیار، تقی و عمرانی: غلامرضا، دستور زبان فارسی، چاپ اول، سمت، تهران ۱۳۷۹.
- ۲۷- هدایت، رضاقلی‌خان: انجمن‌آرای ناصری، چاپ اول، انتشارات اسلامیه، تهران ۱۳۳۸.